

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۳۱ - ۴۷

تحلیل مبانی معرفتی نظریه تحسین و تقبیح عقلی در ساختار سازی مبانی استنباط حقوق اسلامی

هرمز اسدی کوه باد^۱

چکیده

یکی از موضوعات کلامی مهم در تاریخ اندیشه بشری، تحسین و تقبیح اشیاء بوده است، به همین جهت دو مکتب عدلیه و اشاعره در این باره بمنزاعه پرداختند؛ که آیا امور و اشیاء پیش از آن که محکوم به حکم الهی شوند، ذاتا متصف به حسن و قبح بوده اند؟ یا این که، امر شارع است، که صفت خوبی و بدی را به آن‌ها می‌بخشد؟ این مقاله، به روش توصیفی و تحلیلی، به بررسی مبانی نظریه‌ی ذاتی بودن، چنین ادراکی پرداخته و آثار آن را در اصول فقه تبیین کرده است، و به این نتایج دست یافته است که، این نظریه در مبانی استنباط فقه و حقوق اسلام، علاوه بر مبحث حجیت منابع فقهی چون کتاب و سنت، در مسایلی چون؛ قاعده‌ی ملازمه، مبادی عمومی فقه و اصول، همانند؛ قبیح بودن تکلیف مالا یطاق، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس الامری، و قبح عقاب بلا بیان و... نقش بنیادی داشته و مبنا و مستند بسیاری از احکام فقهی واقع شده است.

واژگان کلیدی

حسن و قبح، کلام، اصول فقه، تکلیف مالا یطاق، عدل الهی.

۱. گروه حقوق، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.

طرح مسأله

باتوجه به نقشی که حسن وقبح عقلی در حوزه‌های گوناگون، زندگی اجتماعی و فرهنگی بشر دارد، همواره مورد اهتمام اندیشمندان بوده است، که اشیاء و امور، قطع نظر از ادراک آدمی، واقعیت داشته و دارای ویژگی‌های ثابت است، حتی اگر اندیشه و انسان و قانون موضوعه ای نباشد. پس از ظهور اسلام، این مهم، به طرز جدی در نخستین مباحث بنیادین علم کلام پدید آمد، آنگونه که سبب پیدایش دو مکتب کلامی جهان اسلام؛ عدلیه (امامیه و معتزله) و اشاعره، همین موضوع بوده است، عدل الهی، مهمترین مسأله‌ی کلام، در تفکر اسلامی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت که در نظریه پردازی‌های عالم تکوین و عالم تشریح دارای ثمرات و آثار فراوانی بوده است، آنگونه که بر اساس این باور، گروه عمده‌ای از متکلمان به عدلیه موسوم شده‌اند، که آیا جهان بر پایه عدل استوار است؟، یا اینکه چون اراده‌ی باری تعالی مطلق است هیچ چیز نمی‌تواند اراده‌ی او را محدود کند؟ و هرچه او کند عدل است و خلقتش تابع هیچ قاعده و قانونی نیست، نه اینکه هرچه مقتضای عدل است او می‌کند، و هیچ قانونی نمی‌تواند حاکم به فعل حق باشد و هر قانونی تابع امر و فعل اوست و اراده او تابع میزان و خاضع در برابر قانونی نیست، و در عالم تشریح نیز، آیا هر حکمی، تابع یک حقیقت و یک مصلحت و مفسده‌ی واقعی و نفس‌الامری است؟ آیا امور با امر شارع محکوم به خوبی و بدی هستند؟ یعنی معیار حسن وقبح امر خداست؟ یا مامور بها چون ذاتا نیکو بوده و منهی عنها، از آن روی که زشت بوده‌اند، مورد امر و نهی قرار گرفته‌اند؟ از این رو، پاسخ به این دو سوال اساسی، منشاء پیدایش دو مکتب مذکور گردید، که عدلیه بر این باور بودند که اوامر و نواهی شارع تابع حسن وقبح و صلاح و فساد واقعی اشیاء است، و اشاعره تحسین و تقبیح را تابع دستور شارع دانستند. (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۸۱۲)؛ از این رو بحث عدل الهی، منشاء نظریه تحسین و تقبیح ذاتی شده است، بنا بر این متکلمان اسلامی، با درایت شگفت‌انگیزی با نظریه‌ی تحسین و تقبیح عقلی، عدل الهی را که منشاء اندیشه‌های بنیادی در دفع شبهات و اثبات مبانی عقیدتی در مباحث جهان‌شناسی و انسان‌شناسی بود، به کمال و تمام از آن بهره‌های فراوان برده‌اند. و به گفته‌ی

یکی از محققان معاصر: اگر در فلسفه ی یونان باستان از مساله ی حسن و قبح عقلی در موضوع شناخت ارزشهای اخلاقی بهره گرفته شده؛ در حوزه ی کلامی دانشمندان اسلام، این اصل را به عنوان کلید بسیاری از مسایل کلامی معروف شده تا آنجا که به خاطر کثرت علاقه به این اصل و فزونی استدلال با آن، گروه عظیمی از متکلمان به عنوان عدلیه، معرفی شده اند و آنچه بیشتر آنان را بر طرح آن وادار کرده است، همان شناخت افعال خدا است و اینکه هر فعلی از افعال او باید حکیمانه و عادلانه باشد؛ زیرا غیر آن، کار بیهوده و ظالمانه است که هر دو قبیح است و ساحت قدس الهی از هر دو منزه است. (سبحانی، ۱۳۶۸، ص ۹). از این رو متکلمان برجسته، در آغاز مباحث افعال باری تعالی، تحسین و تقبیح عقلی، را مستدلاً مورد بحث قرار داده اند. (علامه حلی، ۱۳۹۸ ه.ق، ص ۴۲۲) و (محقق لاهیجی، ۱۳۶۲، ص ۶۲) و اهمیت و ضرورت این بحث از جهت دیگر برجسته تر باشد که اینگونه مورد اهتمام بزرگان علم کلام، قرار گرفته است، که اگر گزاره های تحسین و تقبیح؛ عقلی و یقینی و ضروری نباشد، با شبهه جدلی بودن آنها، مواجه شده و واعتقاد به عدالت باری تعالی از برهانی بودن خارج شده و تالی فاسد های خطرناک و مفسده انگیزی دامن نظر و عمل را خواهد گرفت. علاوه بر جنبه های نظری در مبانی استنباط فقه و حقوق اسلامی نیز در یاری رساندن به فقه پژوهان و استخراج احکام مسایل مستحدثه بسیار موثر و مفید است و در قاعده ملازمه نقش بنیادین ایفاء می کند و مستند محکمی برای اصول عملیه و قواعد فقهی است. تا جایی که دلیل عقلی که یکی از منابع چهارگانه استنباط فقه و حقوق امامیه است در پرتو حسن و قبح افعال معنا می شود.

نقش نظریه کلامی تحسین و تقبیح عقلی در مبانی استنباط

در ضرورت و اهمیت علم کلام که برای اثبات اصول عقاید و دفع شبهات وارده بر دین، بر اساس آموزه های قرآن کریم و سنت، از نیمه دوم قرن اول هجری شکل گرفت، می توان گفت که بنیان و سرآمد و راس همه ی علوم اسلامی و خصوصاً فقه و حقوق اسلامی است، بدین جهت است که عدل الهی، از نخستین موضوعات مهم خداشناسی مورد توجه ویژه متکلمان قرار گرفت و به تبع آن، حسن و قبح جایگاه ویژه ای یافت، آنگونه که اگر این اصل از دست متکلمان عدلیه گرفته می شد بسیاری از مسایل کلامی

فرو می ریخت و از کاخ رفیع علم کلام، جز مسایلی باقی نمی ماند. (سبحانی، ۱۳۶۸، ص ۸)، از این رو متکلمان مسلمان بر اساس دیدگاهی که درباره عدالت تکوینی و تشریحی داشته‌اند، به نزاع و گفتگو پرداخته و حسن و قبح منشاء مهمترین و بنیادی ترین موضوعات هستی شناسی مطرح گردید و در نتیجه دو نحله عدلیه و اشاعره، شکل گرفت، برخی قائل به تحسین و تقبیح عقلی شده و اوامر و نواهی الهی را بر پایه خوبی و بدی ذاتی اشیاء تلقی نموده و گروهی دیگر به انکار آن پرداخته و حسن و قبح را اعتباری و شرعی پنداشتند، از این رو عدلیه بر این باور بود که در واقع و نفس الامر، ذی حق بودن و ذیحق نبودن خودش یک واقعیتی است، قبل از آن که دستور اسلام هم بر سد، حقی و ذی حقی بود.... اسلام دستور های خود را مطابق حق و عدالت تنظیم کرد و حق و عدالت، امری است، که اگر اسلام هم دستور نمی داد، باز حقیقی بود و حقیقت بودنش طوری نمی شد و در مقابل آن ها، گروه دوم، عدل و ظلم را تابع دستورات الهی می دانستند و استدلالشان این بود که همانگونه که نظام تکوین به موجب این که فعل حق و مولود اراده مطلق و مشیت مطلقه خداوندی است، نسبت به هیچ قانون و قاعده ای خاضع و تابع نیست، نظام تشریح هم به همین موجب تابع هیچ اصلی نیست... و هر چه قانون اسلام وضع کند، حق است... (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۸۱۳).

از آنجا که مسئله حسن و قبح عقلی در علوم گوناگون تاثیر فراوانی دارد؛ و اصولاً ثابت شدن شرایع متوقف بر حسن و قبح عقلی است، زیرا در غیر این صورت موجب استحاله شده و امر تا بی نهایت تسلسل می یابد، از این رو، وجوب اطاعت اوامر و نواهی شرعی و نیز وجوب معرفت، مبتنی بر حسن و قبح عقلی است. (مظفر، ۱۳۶۹، ص ۲۳۳). و به همین جهت، محققان گفته اند: عقل در می یابد که شکر منعم واجب عقلی است، و علامه حلی آن را از بدیهیات عقلی دانسته است. (علامه حلی، ۱۳۰۸ق، ص ۹۳) و در زبده الاصول آمده است (استحقاق المدح علی العدل والاحسان والذم علی الظلم والعدوان ضروری، تشهد به الوجدان، و یحکم به نفاه الادیان..... وجوب شکر المنعم عقلی، لا من العقاب او زوال النعمه بترکه) (شیخ بهایی، ۱۴۲۳ ق، صص ۳۴ و ۳۵) از این رو امامیه به موجب درک ذاتی این امر، با ضروری دانستن شناخت خداوند اصل احتیاط عقلی و وجوب دفع ضرر و

خوف، را تعریف می نماید (مظفر، ۱۴۲۲ق.، ص ۲۳۷) و بر پایه این اصل است که قبح تکلیف به محال و امر ونهی بر اصلح معنا می یابد. (عراقی، ۱۳۵۰، صص ۴۱۷-۴۲۲)، از سوی دیگر عدل الهی که یکی از مباحث مهم کلامی است، بدون پذیرش این قاعده ی مهم عقلی اثبات پذیر نیست؛ زیرا عدالت خداوند مترتب بر معرفت حکمت اوست؛ بدان معنی که خداوند فعل قبیح انجام نمی دهد و در واجب اخلال نمی کند، و فروعاً مهم دیگری، چون حسن تکلیف و لطف، مبتنی بر حسن و قبح عقلی است. (علامه حلی، ۱۳۳۸ش.، ص ۱۰۷)، و اختلاف بنیادین میان اشاعره و عدلیه، مساله ی حسن و قبح عقلی است که در علم کلام معروف است و مساله ی اعتقاد به عدالت خداوند و مسایل دیگر بر آن مترتب می شود و عدلیه، تنها بدین سبب عدلیه نامیده شدند که قایل به عدالت خدای تعالی هستند؛ بنابراین اعتقادشان به اینکه حسن و قبح عقلی است. (مظفر، ۱۳۶۹، ص ۲۱۲)، از این رو یکی از محققان برجسته معاصر، در شرحی بر نظریه ی متکلم بزرگ، لاهیجی، آورده است: "علامه حلی در کشف المراد از قول خواجه نصیر در این باره آورده است: "و هُما عقلیان للعلم بحُسن الاحسان و قبح الظلم من غیر شرع و اتنتفائهما مطلقاً لو ثبتا شرعاً و... " (علامه حلی، ۱۳۸۳، ص ۴۲۴)؛ از این رو عبدالرزاق لاهیجی آورده است: چون معلوم شد که عقل حاکم است به حسن و قبح افعال، باید دانست که هر فعلی که حکم کند عقل بر قبح وی، ممتنع است صدور وی از واجب الوجود، بسبب آنکه، واجب الوجود، غنی مطلق است و عالم به جهات قبح و با وجود غنا و علم به قبح، صدور قبیح، ترجیح بلا مرجح خواهد بود و ترجیح بلا مرجح محال است. (لاهیجی، ۱۳۶۸، ص ۱۷)

قاعده ی لطف، یکی از قواعد مهم، مشهور و پر کاربرد در علم کلام است، و در مبانی استنباط نقش چشمگیری دارد که مهمترین دلیل آن، حسن و قبح است. "الواجبات شرعیة اللطف فی الواجبات عقلیه"، از این رو آمده است: "واجب لیحصل الغرض به" یعنی لطف واجب است تا به واسطه آن غرض از تکلیف حاصل شود. شیخ طوسی در تمهید الاصول " (شیخ طوسی، ۱۳۶۲، ص ۳۱۳) شیخ مفید در النکت الاعتقادیه (شیخ مفید، ۱۹۹۳، ص ۳۹) نبوت را از مصادیق لطف دانسته اند، "و هی واجبه لاشتمالها علی اللطف فی التکالیف العقلیه". (بعث پیامبران واجب است چون لطف است در واجبات عقلیه.) (علامه حلی،

۱۳۸۲، ص ۴۶۲)، لطف چیزی است که مُکَلَّف را با حفظ اختیار و آزادیش به طاعت نزدیک و از معصیت دور سازد و در تمکین و توانا ساختن وی دخالت ندارد، و لطف خداوند در مقام تشریح چیزی است که بنده را به اختیار خود به هدف خلقت و کمال مطلوب، نزدیک و از انحراف از راه کمال و نرسیدن به هدف آفرینش دور می سازد و در عین حال دخالت در تمکین و توانا ساختن وی ندارد و عمده دلیلی هم که بر وجوب لطف اقامه کرده‌اند؛ زشتی نقض غرض است، زیرا نقض غرض از هر ذی شعوری، به ویژه از خداوند حکیم، زشت است، خداوند حکیم هم، قطعاً از آفرینش بشر هدف و منظوری دارد، هرچند که هدف استکمال و رفع نقص و احتیاج خود نیست، بلکه رساندن بشر به کمال و سعادت است و برای اینکه نقض غرض نکرده باشد لازم است وسایلی که بشر را به این هدف نزدیک می کند و وی را از انحراف از هدف دور می سازد در اختیار او قرار دهد و به بعثت انبیا و ابلاغ تکلیف و پاداش و کیفر و قبول توبه و نصب امام و پیشوا بعد از پیامبر و سایر الطاف اقدام فرمایند. (صفایی، ۱۳۶۲، صص ۲۰-۱۹)، از این رو، عبادات نوعی لطف است زیرا بندگان را به بندگی نزدیک و از گناه دور می کنند. شیخ طوسی در این باره می گوید: انه ثبت ان العبادات الشرعیات تابعه للمصالح، ولکونها الطافی الواجبات العقلیه)، (شیخ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۵۰۸) تحسین و تقبیح عقلی، علاوه بر تاثیر بنیادی آن در ساختار سازی بنیان های احکام و قوانین اسلامی، در علوم مقدماتی و آلی چون اصول فقه، نیز نقش بسزایی دارد. به همین جهت حسن و قبح عقلی که موضوعی کلامی بود و به اقتضای اثبات صفات خداوند متعال، در علم کلام، مطرح شده بود، محل نزاع و گفتگوی اصولیان قرار گرفت، گرچه آنان کوشیده اند که در تالیفات اصولی خود، در مسائل کلامی و فلسفی به ویژه تحسین و تقبیح عقلی ورود نکنند؛ (سیدمرتضی، ۱۳۶۳ ش، ص ۴) و (شیخ طوسی، ۱۳۷۵، ص ۱۷)، ولی به جهت همین امر، هیچگاه علم اصول فقه از تاثیر شدید علوم عقلی و کلامی بیرون نرفت، زیرا منابع بنیادین فقه، مبتنی بر علم کلام بوده است؛ از همین جهت است که، یکی از مقدمات فقه پژوهی و اجتهاد، دانش کلام، معرفی شده است. شهید ثانی در باره ی ضرورت فرا گیری علم کلام در فرآیند اجتهاد می گوید: والمعتبر من الکلام: ما يعرف به الله تعالی و ما یلزمه من صفات الجلال والاكرام و

عدله و حکمته. و نبوه نبینا (ص) وعصمته و امامه الایمه (ع) کذلک، لیحصل الوثوق بخبرهم ویتحقق الحجه به.، والتصدیق بما جاء به النبی (ص) من احوال الدنیا والاخره، کل ذلک بالدلیل التفصیلی. (شهید ثانی، ۱۴۲۸ ق.، ص ۷۲)، ورود و طرح و بهره گیری از علم کلام در اصول فقه به ویژه در اهل سنت، با توجه به تلاش های عقل مدارانه ی معتزلیان (شیخ بو عمران، ۱۳۸۲، ص ۹۵)، به حدی بود، که از قرن چهارم، مسایل اصولی با کلامی در کتب اصولی مختلط گردید به طوری که؛ تحسین و تقبیح عقلی، ملازمه بین حکم عقل و شرع، و جوب شکر منعم به پس از ورود شرع و یا شمول آن نسبت به قبل از ورود شرع، تکلیف به محال، تکلیف به معدوم، صفت علم حاصل از تواتر، عصمت پیامبران، اختصاص عصمت آنان به بعد از نبوت و یا شمول آن نسبت به قبل از نبوت و مسایل دیگر، وارد اصول فقه گردید، گرچه در ادوار بعدی این مسایل، از اصول خارج شد، ولی هیچگاه این علم، از تاثیر شدید علم کلام بیرون نرفت. (گرچی، ۱۳۸۵، ص ۳۷)؛ از این رو " تحسین و تقبیح عقلی" در مبانی استنباط فقه، جایگاه ویژه ای یافت، آن گونه که علامه حلی، غیر عقلی دانستن، حسن و قبح را موجب بطلان احکام شریعت می داند: «ومن جعل ذلک شرعیاً، ابطال هذه الاحکام، ولزم بطلان الشریعه». (علامه حلی، ۱۴۰۴ ق، ص ۹۳) و مستقلات عقلی را که یکی از مباحث دراز دامن دلیل عقلی است، به تحسین و تقبیح عقلی منحصر دانسته اند. (مظفر، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴)؛ تا بدانجا که دلیل عقلی در پرتو حسن و قبح افعال طرح و بررسی شد: دلیل عقلی، حکم عقلی، در پرتو حسن و قبح افعال، و اشیاء، که به وسیله ی آن به حکم شرعی برسند و از علم به حکم عقلی، در پناه ملازمه، علم به حکم شرعی پیدا شود. از این تعریف به دست می آید که عقل می تواند، نخست، خوبی و نیکویی یک کار، یا چیز، یا بدی و زشتی آن را درک کند، و بر پایه ی این درک عقلی، به حکمی مناسب، مثلاً وجوب، یا حرمت، و استحباب، یا کراهت، و حتی اباحه، دست یابد، و با توجه به قانون ملازمه ی میان عقل و شرع که آن را از روایات گرفته اند. و اجماع کافه ی علماء عدلیه بر اعتبار آن منعقد گردیده است. به حکم شرعی دسترسی پیدا کند. (فیض، ۱۳۸۲، ص ۲۹۷) و اساساً مستقلات عقلیه که در مبحث دلیل عقلی مطرح شده است مقدمه ای برای ملازمه ی میان حکم عقل و حکم شرع بوده است؛ آن گونه که شیخ طوسی در عده الاصول به

تطویل در این باره سخن گفته است. (شیخ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۵۶۲) از این رو تحسین و تقبیح عقلی در "کلما حکم به العقل حکم به الشرع" و دیگر نهادهای عقلی در اصول فقه متجلی شد و به نقض و ابرام آن پرداختند، سید مرتضی که خود از طرفداران جدی خروج مسائل کلامی و فلسفی از اصول فقه است، در اندیشه ورزی کلامی خود، عقل را مستقلاً قادر به ادراک حسن و قبح می‌داند (سید مرتضی، ۱۴۱۱ هـ-ق، ص ۳۲۴)، (علامه حلی، ۱۴۰۷، ص ۳۳۷)؛ و حتی اشاعره که منکر حسن و قبح ذاتی بوده‌اند، ولی عملاً به آن پایبندند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲)، اصولیان، پس از بیان مباحث مقدماتی، در اثبات حسن و قبح و اینکه افعال، قطع نظر از حکم شارع، دارای حسن و قبح بوده و عقل نیز در ادراک آن تواناست، مسئله اصولی مهمی که تحت عنوان قاعده ملازمه از آن یاد می‌شود؛ مطرح کرده‌اند و همه مباحث مربوط به تحسین و تقبیح، مقدمه‌ای برای این اصل است که، وقتی عقل به حسن و قبح چیزی حکم می‌کند، آیا عقلاً نزد عقل لازم است که شارع نیز طبق حکم آن حکم کند؟ (مظفر، ۱۳۶۹، ص ۲۱۲)، نتیجه مهم بحث تحسین و تقبیح عقلی، در علم اصول، قاعده‌ی ملازمه بوده است که بر این قاعده نیز، آثار و نتایج مهم فقهی و حقوقی بار می‌شود، زیرا افعال انسان، ذاتاً دارای مصالح یا مفاسدی است، که شارع در نصوص خود به همین مصالح و مفاسد نظر داشته است و امر و نهی شارع تابع آنهاست؛ پس اگر در موارد سکوت قانون، عقل انسان، مصالح یا مفاسد افعال خود را تشخیص دهد، شرع، آن افعال را واجب یا حرام (حسب مورد) می‌داند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، صص ۱۲۰-۱۲۲) از این رو ملازمه عقلی، از مهم‌ترین، و ارزنده‌ترین، مسایل علم اصول، به شمار آمده است، تا جایی که یکی از محققان معاصر، در اهمیت و ضرورت این قاعده آورده است: هرچه را عقل به آن حکم کند شرع نیز به آن حکم میکند و بر عکس هرچه را شرع به آن حکم کند عقل نیز بدان حکم می‌کند. مضمون این دو قاعده، ملازمه و همبستگی نیرومندی است که میان عقل و شرع وجود دارد، و راز بقاء و جادانگی اسلام را در همین دو قاعده باید جستجو کرد و اگر این دو قاعده، همچنان با قدرت، در میان جوامع بشری پیاده شوند، کوچکترین آسیبی به دین وارد نمی‌شود. (فیض، ۱۳۸۲، ص ۲۹۹) به همین جهت ثبوت تحسین و تقبیح عقلی، ملازمه را در پی

داشت. (انصاری، ۱۴۲۵، ص ۲۳۵)، مرحوم مظفر در این باره می گوید: مقصود ما از دلیل عقلی؛ حکم عقل نظری، به ملازمه میان حکمی که شرعا یا عقلا ثابت است و میان یک حکم شرعی دیگر. مانند حکم عقل به ملازمه در مساله اجزاء و مقدمه واجب و مانند اینها، و مثل حکم عقل به محال بودن تکلیف بدون بیان که لازمه اش حکم شارع به براءت است و مثل حکم عقل به مقدم داشتن آنچه مهم تر است در مورد تراحم بین دو حکم که از آن استنتاج می شود، حکم مهم تر نزد خداوند فعلیت دارد. (مظفر، ۱۳۶۹، ص ۱۲۲) و همچنین اصل براءت و اصل اباحه مبتنی بر قبح عقاب بلا بیان است که آن هم بر اساس حسن و قبح عقلی است. بحث مهم دیگری که در اصول فقه، مورد نزاع و مجادله قرار گرفته که؛ آیا پس از ثبوت ملازمه و حصول قطع به اینکه شارع، طبق حکم عقل، حکم می نماید آیا این قطع حجت شرعی دارد؟ در پاسخ می توان گفت، گرچه حسن و قبح عقلی را همه ی متکلمان، فقیهان و اصولیان امامیه پذیرفته اند ولی برخی همچون خواجه نصیرالدین طوسی، شیخ محمد حسین اصفهانی، مظفر و بیشتر اصولیان آن را از مشهورات و تادیبات صلاحیه دانسته اند و برخی دیگر چون محقق لاهیجی، حکیم سبزواری و حائری یزدی و سبحانی آن را از ضروریات می شمارند. ظاهراً فاضل تونی نخستین بار از قاعده ملازمه سخن به میان آورد (انصاری، بی تا، ص ۲۳) و پیش از او بیشتر مباحث در مدار تحسین و تقبیح عقلی بوده و شاید که این نظریه را از فاضل زرکشی گرفته باشد، که البته این نظریه را در یک احتمال محقق انصاری ابراز کرده است. (انصاری، بی تا، ص ۲۳۰) بدان جهت که فاضل زرکشی منکر ملازمه بین تحسین و تقبیح عقلی و جزا و پاداش اخروی است. (زرکشی، ۱۴۱۷، ص ۱۴۶) زیرا فاضل تونی نیز همانند او تحسین و تقبیح عقلی را باور داشته اما در ملازمه تردید دارد. (فاضل تونی، ۱۴۱۲، ص ۱۷۱) بدین معنا که " هرچه عقل به آن حکم کند شرع نیز به آن حکم می کند و آنچه شرع به آن حکم کند عقل نیز به آن حکم کند" آیا مستند این قاعده نقلی است یا خیر؟ برخی از محققان معاصر قبل از تبدیل رای از انسدادی به انفتاحی این قاعده را ساخته و پرداخته ی فکر اصولیان متأخر دانسته و هیچ دلیلی از کتاب و سنت در تایید آن قائل نبوده و حتی در رد آن به آیات و روایاتی استناد کرده اند و در احتمال دیگر این قاعده را ملهم از این سخن شیخ طوسی و دیگران

دانسته‌اند که " احکام شرعی الطافی هستند نسبت به احکام عقلی " (فیض، ۱۳۷۱، صص ۴۳-۵۰) ولی این محقق اندیشمند در نظر اخیر خود این قاعده را مقتبس از روایاتی دانسته که درباره‌ی ارزش والای عقل و اهمیت بالای مدرکات عقلی وارد شده‌اند و در توضیح این قاعده می‌گویند: " احکام الله شرعی و احکام الله عقلی هر دو مانند هم، از حسن و قبح و مصلحت و مفسده نشأت گرفته‌اند و عقل قدرت درک و تشخیص میزان آن مصلحت‌ها و مفسده‌ها را در افعال و اشیاء (متعلقات افعال) دارا است و در نتیجه اعتقاد به این دو قاعده، امر مسلمی است، که قابل انکار نیست (فیض، ۱۳۸۲، ص ۳۱۷) و گفته است: "مضمون قاعده، ملازمه و همبستگی نیرومندی است که میان عقل و شرع وجود دارد و راز بقا و جاودانگی اسلام را در همین قاعده باید جستجو کرد و آن را جزء اخیر علت تامه زندگی مسلمانان دانسته است. (فیض، ۱۳۸۲، صص ۲۹۹-۳۰۰) صاحب درایه، پس از بحث از تحسین و تقبیح عقلی و اینکه نزاع در آن درباره مدح و ذم فاعل حسن و قبح است که آن هم به توافق آراء عقلا است نه در افعال فی نفسه می‌گوید: این حقیقت که عدل و احسان مشتمل بر مصلحت عامه‌ای است که موجب اختلال نظام می‌گردد، امری است که همه انسانها آن را می‌یابند و لذا همه نیز بدان اعتراف دارند. در نهایت، این دریافتن، به لحاظ تفاوت افراد احسان و ظلم فرق می‌کند (این تفاوت افراد احسان و ظلم نیز از جهت تعلقشان به اموری که مناسب با قوه‌ای از قوای انسانی است، حاصل می‌گردد. (اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۳۱۹) وی سپس با گفتگو درباره ملازمه حکم عقل و شرع، معقول نمی‌داند که شارع به آنچه حکم عقلا است حکم نکند و بر پایه تئوری تحسین و تقبیح عقلی در اثبات (ما حکم به العقل حکم به الشرع) بر این باور است که ثبوت شیء در نفس الامر نسبت به عقلا و شارع یکسان است. (اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۰) از این رو کاربرد و کارایی تحسین و تقبیح عقلی اشیاء پایه و اساس قاعده ملازمه قرار گرفته، زیرا هرچیزی که در نفس الامر ممدوح یا مذموم باشد نزد خداوند هم ممدوح و مذموم خواهد بود و گرنه لازم می‌آید که خداوند نسبت به واقع و نفس الامر جاهل باشد. (اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۳۲۰)، علاوه بر این، شیخ طوسی امر حق تعالی را مبتنی بر عقل دانسته و می‌گوید: دلالة السمع تترتب علی دلالة العقل ومعلوم بالعقل ان الله تعالی انما یامرنا بالفعل ما دام مصلحه لنا فاذا صار مثله

مفسده و جب ینهی عنہ (شیخ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۵۱۱)، با اینکه همه ی اصولیان شیعه، قائل به تحسین و تقبیح عقلی بوده اند اما برخی از محققان با پذیرش آن اصل مهم؛ قاعده ی ملازمه را انکار کرده اند - مرحوم مظفر می گوید: "از اصولیان؛ صاحب فصول آن را انکار کرده و ما شخص دیگری را نمی شناسیم که با او موافق باشد." (مظفر، ۱۳۷۲، ص ۳۲۰) وی با این که گزاره های تحسین و تقبیح عقلی را از ماده ی مشهورات دانسته لازمه آن را ملازمه حکم عقل و شرع می داند (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۲۳۸)، تا زمان فاضل تونی، قاعده ملازمه، به طور مستقل مطرح نبود، بلکه لازمه تحسین و تقبیح ذاتی، قاعده ملازمه بود. شیخ اعظم با نقد نظریه مذکور بر این باور است که اثبات تحسین و تقبیح عقلی، برای اثبات قاعده ملازمه کافی است و نیازی به بحث مستقل و جداگانه ای در این باره نیست. (انصاری، بی تا، ص ۲۳۰)، اینکه برخی از محققان با اعتقاد به تحسین و تقبیح عقلی، ستایش و سرزنش (ثواب و عقاب) اخروی را منکر اند، ولی با توجه به روایاتی که در این باره آمده است موجه نمی نماید، به همین جهت است که برخی، از نظریه صاحب فصول، اظهار تعجب کرده اند؛ زیرا با آنکه وی حسن و قبح عقلی را پذیرفته، اما "قاعده" ملازمه را منکر است زیرا التزام به حسن و قبح عقلی، همان التزام به حسن و قبح شرعی است؛ آنها دو چیز نیستند، که یکی از آنها لازمه دیگری باشد به همین جهت، اصولیان و متکلمان، آن دو را، با یک عنوان مورد بحث قرار داده اند. (مظفر، ۱۳۷۶، صص ۲۳۲ و ۲۳۹)

پس از فاضل تونی، صاحب فصول، و صاحب قوانین و شیخ محمد تقی در هدایت المسترشدین، درباره این قاعده بحث و بررسی نموده اند؛ به هر حال، در زمان های گذشته، هر کس حسن و قبح عقلی را قبول داشت، بی چون و چرا ملازمه را نیز قبول داشت و هر کس آن را قبول نداشت این را نیز نمی پذیرفت. (فیض، ۱۳۸۲، ص ۳۰۴)

بنابراین، بیشتر اصولیان بر اساس مبانی کلامی خود که، خداوند را حکیم مطلق و رئیس عقلا و بلکه خود عقل دانسته و از آنجا که ناسازگاری عقل درون و عقل بیرون را نامعقول می پنداشتند قائل به "کلمه حکم به العقل حکم به الشرع و کلمه حکم به الشرع حکم به العقل" بودند. (مشکینی، ۱۳۷۱ ش.، ص ۲۰۷)، پس بیشترین اختلاف نظرها بر روی اصل

مسئله‌ی درک عقلی، مطرح بود، که اشاعره در یک جناح و شیعه و معتزله در برابر آنان، طرفدار جدی تحسین و تقبیح عقلی بودند و در حیطه درون مذهبی نیز اصولیان با دو جناح مقابله می‌کردند، یکی اخباریان (استرآبادی، ۱۴۲۹ ه.ق، ص ۲۵۶) که مانند اشاعره به تحسین و تقبیح عقلی و ذاتی (بغدادی، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۰۲) و (اشعری، ۱۳۶۲ ش، ص ۸۷) قائل نبوده و دیگری، اصولیان عقل‌گرایی که ضمن قبول آن قاعده، ملازمه را بنا به دلایلی مورد مناقشه قرار می‌دادند، از جمله آنان، محقق خراسانی، محقق اصفهانی و فاضل تونی است که هر کدام در این باره نظریه‌هایی داده که قاعده ملازمه را به چالش کشیده‌اند. بحث جدی و نزاع بنیادی درباره این قاعده به طرح پرسش کلیدی انجامیده است که برخی با گردن نهادن به آن قاعده در برابر آن اشکالات، مبانی کلامی دیگری را با چالش‌مناهی روبرو می‌بیند، که آیا آنچه ملاک تام حکم عقل است ملاک تام حکم شرع نیز واقع می‌شود؟

آیا پذیرش "کلما حکم به العقل حکم به الشرع"، مستلزم این نیست که بعضی از وقایع می‌تواند فاقد حکم شرعی باشد؟ آیا در برخی موارد بین این دو اختلاف پدید نمی‌آید؟ (خراسانی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳)، که پاسخگویی به آن مجال و موضوع دیگری را می‌طلبد و از حوصله این بحث خارج است و آنچه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، این است که این موضوع کلامی تا چه اندازه بر بنیادی‌ترین مباحث اصولی تاثیرگذار بوده و مشکلات گوناگون فکری را پاسخ می‌دهد، به همین جهت، استوانه‌های مبانی استنباط فقه و حقوق، با اتکاء به این قاعده‌ی مهم کلامی، مبانی اجتهاد خود را به بحث و گفتگو گرفته و مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌اند؛ آنگونه که آخوند خراسانی با آن که، به نظر می‌آید منکر قاعده ملازمه است با بیان مراتب حکم شرعی می‌گوید: "برای تحقق تکلیف شرعی لازم است که فعل "حسن" باشد ولی "حسن فعل" به تنهایی کافی برای تحقق تکلیف شرعی نیست" (خراسانی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳).

یک دیگر از مسائلی که از نتایج قاعده تحسین و تقبیح عقلی است و در اصول نقش کلیدی دارد؛ نفی تکلیف مالایطاق است که در ابواب مختلف و فروعات فقهی مورد استناد قرار گرفته است. آنگونه که امر ونهی به یک چیز در دوزمان را شیخ طوسی، به این

دلیل جایز ندانسته اند (شیخ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۵۰۲) و محقق حلی با استناد به آن، تاخیر بیان از وقت حاجت را جایز ندانسته است. (محقق حلی، ۱۴۰۳ ق.، ص ۱۱۲)، علامه حلی نیز بر همین روش، تکلیف مالا یطاق را ضرورتاً قبیح و بر این اساس تکلیف مکره را محال می‌داند. (علامه حلی، ۱۳۰۸ ق.، صص ۱۱۴-۱۱۹). یکی دیگر از مسایل اصولی که مبتنی بر حسن وقیح عقلی است؛ جواز یا عدم جواز اجتماع امر ونهی است که آیا بر خداوند حکیم، عقلاً جایز است، به یک عمل از جهتی امر کند و از جهت دیگر نهی؟ که در مبحث توحید و در صفات حق تعالی در این باره بر اساس تقبیح و تحسین عقلی گفتگو می‌شود. تقسیم حکم تکلیفی به احکام خمسسه نیز، بر پایه ی حسن وقیح عقلی که در مباحث کلامی طرح شده بود، صورت گرفته است، (سید مرتضی، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۶) و اصل برایت را از رهگذر این قاعده مدلل نموده و و تکلیف بدون دلیل عقلاً قبیح دانسته اند: ان التکلیف بلا اماره ممیزه متقدمه قبیح. (سید مرتضی، ۱۳۶۳ ش.، ص ۱۸۹)

نتیجه گیری

یکی از مباحث بنیادین اندیشه بشری منازعه و جدال بر در ک حسن و قبح عقلی افعال است، که متفکران این عرصه در برابر یکدیگر بر اساس مبانی معرفتی و نوع نگرشی که به کیفیت تدبیر آدم و عالم داشتند، صف آرایبی نمودند، آن گونه که اعتقاد یا بی اعتقادی به این موضوع، جهت گیری های مختلف و متضادی را در عرصه های گوناگون حیات بشری پدید می آورد، بدان جهت که برخی به اصول ثابت و معیارهای تعیین شده قائل نبوده و انسان را معیار حقیقت دانسته که نسبت اندیشی منجر می شد، تحسین و تقبیح عقلی در مباحث مهمی چون، "عدل الهی"، "شکر منعم"، "حسن تکلیف"، "قاعده لطف"، "ثبوت نبوت"، "رفع شبهه تشبیه ممکن به واجب"، و "موضوع بعثت انبیاء"، نقش بنیادین داشته و بدون آن بسیاری از موضوعات بنیادین فقه و اصول با مشکل روبرو می شوند، که از این رهگذر در مبانی استنباط فقه و حقوق، جایگاه ویژه ای داشته و ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع از نتایج مهم این موضوع می باشد. از این رو بخش قابل ملاحظه ای در اصول فقه به این امر اختصاص یافته است و در فقه پژوهی فقیهان بزرگ در مسایلی چون قبح عقاب بلا بیان، قبح تکلیف مالایطاق، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس الامری، حسن تکلیف و در مبادی عمومی فقه و اصول تأثیر داشته و مبنا و مستند بسیاری از احکام فقهی قرار گرفته و یکی از عوامل پویایی فقه در پاسخگویی به حوادث واقعه و دفع شبهات بوده است.

فهرست منابع

۱. استر آبادی، محمدامین، (۱۴۲۹ ق)، "الفوائه المدنیه"، دارالنشر لاهل البیت (ع)، قم، چاپ اول
۲. اشعری، ابوالحسن، (۱۳۶۲ ش) "مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین"، مترجم: محسن مویدی، امیر کبیر، تهران، چاپ اول
۳. اصفهانی، محمدحسین، (۱۳۷۴ ش)، "نهایه الدرايه فی شرح الکفایه"، مترجم: صادق لاریجانی (مجله نقد و نظر)
۴. انصاری، مرتضی، (بی تا)، "مطرح الانظار"، آل البیت، قم، چاپ اول.
۵. بغدادی، عبدالقاهر، (۱۳۶۷ ش) "الفرق بین الفرق" مترجم: محمدجواد مشکور، کتابفروشی اشراقی، تهران، چاپ چهارم
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۲ ش)، "مکتب های حقوقی در حقوق اسلام"، کتابخانه گنج دانش، تهران، چاپ سوم
۷. خراسانی، ملا محمد کاظم، (۱۳۷۴ ش)، "فوائد الاصول"، ترجمه: صادق لاریجانی، جمله نقد و نظر
۸. زرکشی، فاضل محمدبن بهادر، (۱۴۱۷)، "البحر المحيط"، وزارت اوقاف و شئون اسلامی کویت، چاپ اول
۹. سید مرتضی، علم الهدی، (۱۴۱۱ ق)، "الذخیره فی علم الکلام"، تحقیق: سید احمد حسینی، نشر اسلامی، قم، چاپ اول.
۱۰. ----- (۱۳۶۳ ش)، الذریعه الی اصول الشریعه، تحقیق: ابوالقاسم گرگی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
۱۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۲۸ ق)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه جلد دوم، تحقیق مجمع الفکر الاسلامی، قم ظهور، چاپ چهارم.

۱۲. شیخ بهایی، محمد بن حسین، زبده الاصول، محقق: کریم فارس حسون، قم، مرصاد، چاپ اول.
۱۳. شیخ بو عمران، (۱۳۸۲ ه.ش)، "مساله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن"، مترجم: اسماعیل سعادت، هرمس، تهران، چاپ اول
۱۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۶۲)، "تمهید الاصول"، تصحیح عبدالحسین مشکوه الدینی، تهران، بی نا، چاپ اول.
۱۵. شیخ طوسی، جعفر بن محمد بن الحسن طوسی، «عدة الاصول»، ۱۳۷۶ ش، قم، بی نا. چاپ اول.
۱۶. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۹۹۳ م)، النکت الاعتقادیه، تحقیق: عصام عبد السید، بیروت، دار المفید، چاپ دوم.
۱۷. صفایی، سید احمد، (۱۳۷۴)، "علم کلام"، دانشگاه تهران، تهران، چاپ ششم.
۱۸. خواجه نصیر الدین طوسی، «کشف المراد» شرح از: علامه حلی، مترجم ابوالحسن شعرانی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ هـ چاپ دوم.
۱۹. عراقی، محمود ابن جعفر، به کوشش شیخ کاظم رشتی، چاپ سنگی ۱۳۵۰، قوامع الفضول عن وجوه حقایق الاصول، تهران، بی نا.
۲۰. علامه حلی، جمال الدین الحسن بن یوسف، (۱۳۸۲ ش)، "کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد"، قم، موسسه امام صادق، چاپ اول
۲۱. علامه حلی، جمال الدین الحسن بن یوسف، (۱۴۰۷ هـ ق)، "کشف المراد"، تحقیق: حسن حسن زاده آملی، موسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول
۲۲. -----، (۱۳۰۸ ق)، تهذیب الوصول الی علم الاصول، تهران، مطبعه دارالخلافة،
۲۳. فاضل تونی، (۱۴۱۲ هـ ق)، "الوافیه فی الوصول الفقه"، تحقیق: سید حسین رضوی کشمیری، اسماعیلیان، قم، چاپ اول
۲۴. فیض، علیرضا، (۱۳۸۲ ش)، «ویژگیهای اجتهاد و فقه پویا»، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.

۲۵. ----- (۱۳۷۱ش). مبادی فقه و اصول، تهران، دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
۲۶. گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۸۵ ش)، ادوار اصول فقه، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
۲۷. لاهیجی، ملا عبدالرزاق، «سرمایه ایمان»، تهران، الزهراء، تصیح، صادق لاریجانی، ۱۳۶۲.
۲۸. محقق حلی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۳ق).، معارج الاصول، قم، موسسه آل البیت، ع، چاپ اول.
۲۹. مشکینی، علی، (۱۳۷۱ش)، اصطلاحات الاصول ومعظم ابحاثها، قم نشر هادی، چاپ پنجم.
۳۰. مظفر، محمد حسن، (۱۴۲۲ق)، دلائل الصدق لنهج الحق، قم، موسسه آل البیت، چاپ اول.
۳۱. مظفر، محمد رضا، اصول فقه جلد اول، (۱۳۷۶ش)، ترجمه: علیرضا هدایی، تهران، حکمت، چاپ دوم.
۳۲. ----- جلد دوم، (۱۳۶۹ش)، -----
۳۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۰ش)، "مجموعه آثار استاد شهید مطهری جلد ۶"، صدرا، تهران، چاپ شانزدهم